



دانشکده حقوق و علوم سیاسی

موضوع پایان نامه

تجربه استالینسم و تکوین سنت های نوام کسیتی

استاد راهنما

دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی

استاد مشاور

دکتر احمد خالقی دامغانی

نگارش

مصطفی کبیری یگانه

پایان نامه جهت دریافت درجه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی

سال تحصیلی ۹۰-۱۳۸۹

تقدیم به

مادرم، که چشماش بهاره نگران آینده ام بوده

و، همسرم که در فراز و فرودهای تند زندگی، صبوری در کنارم و التیام بر قلمم

را برکنزیده است.

سپاس

از استاد محمد جواد غلامرضا کاشی، که مشی استادی اش مرا با دنیایی دیگرگون
آشنا کرد. دنیایی که تا چندی پیش، از آن غافل بودم.

از استاد احمد خالقی، که ذهن پیچیده اش مشاورم به سوی سطوحی
متفاوت با درک سطح اول از پیرامونم بود و خنوعش در استادی، مشوقم در
پرسش و یادگیری.

و از نزدیکان و دوستانم، که مباحثه و تعامل با ایشان، نوبه نو مصطفی ای دیگر
می آفریند.

فهرست مطالب

۱	فصل اول؛ کلیات تحقیق
۱	الف) طرح مسئله
۲	ب) اهداف تحقیق
۳	پ) اهمیت تحقیق
۴	ت) سؤالات تحقیق
۴	ث) فرضیه ها
۵	ج) چارچوب نظری
۶	ج-۱) شرایط دوران
۹	ج-۲) ویژگی های متفکر
۱۱	ج-۳) متن اندیشه ی نظریه پرداز
۱۲	کاربرد چارچوب مفهومی اسپریگنز
۱۲	چ) تعریف مفاهیم و متغیرها
۱۳	ح) روش تحقیق
۱۳	خ) مشکلات و موانع
۱۴	د) سازماندهی تحقیق
۱۶	فهرست منابع فصل اول (چارچوب نظری)
۱۷	بخش نخست؛ استالینسیم به مثابه ی تجربه ای اندیشه ساز
۱۸	فصل دوم؛ تجربه استالینسیم
۱۸	الف) خشونت سیاسی گسترده
۱۹	الف-۱-۱) صنعتی کردن شوروی به موازات هجوم بر کولاکها و دهقانان متوسط
۳۰	الف-۱-۲) خشونت های سیاسی علیه حزب و دولت

۳۰	الف-۱-۲-الف) انحراف چپ
۳۵	الف-۱-۲-ب) انحراف راست
۳۸	الف-۱-۲-۱) ماجرای قتل دبیر کمیته ی مرکزی لنینگراد: بهانه ی برپائی دوران وحشت
۳۹	الف-۱-۲-۲) ویژگی های دوران وحشت بزرگ در عرصه حزبی و دولتی
۴۷	الف-۱-۳) خشونت سیاسی بر علیه سازمان امنیت کشور
۵۲	الف-۱-۴) خشونت سیاسی بر علیه ارتش
۵۶	الف-۱-۵) خشونت سیاسی بر علیه عرصه های هنر، فرهنگ و دین
۶۴	الف-۱-۶) خشونت سیاسی علیه شاخه های مختلف علمی
۶۶	الف-۱-۶-الف) رشته های علوم انسانی
۷۲	الف-۱-۶-ب) رشته های علوم فنی و طبیعی
۷۷	الف-۱-۷) خشونت سیاسی در زندان ها و تبعیدگاه ها
۸۱	الف-۱-۷-الف) بررسی مختصر اوضاع زندان ها و تبعیدگاه ها در دوره استالینسیم
۸۵	الف-۱-۸) خشونت سیاسی بر علیه یهودیان و واقعه ی معروف به توطئه پزشکان
۸۷	الف-۲) خشونت سیاسی در بُعد بین الملل
۸۷	الف-۲-۱) خشونت سیاسی بر علیه اقمار کمونیستی
۹۳	ب) فساد حکومتی
۹۴	ب-۱) فساد در سیستم حقوقی - قضایی
۹۷	ب-۱-۱) دادگاه متهمان صنعتی
۹۹	ب-۱-۲) دادگاه "منحرفان" چپ
۱۰۳	ب-۱-۳) دادگاه تروتسکیست های ضد شوروی
۱۰۵	ب-۱-۴) دادگاه منحرفان راست
۱۰۶	ب-۲) فساد در سیستم اقتصادی

۱۱۰	ب-۳) فساد در سیستم سیاسی نوظهور
۱۱۲	ج) انعکاس پدیده‌ی استالینیسیم در غرب
۱۱۸	فهرست منابع فصل دوم
۱۳۶	بخش دوم: تکوین سنتهای نئومارکسیستی بر بستر تجربه‌ی استالینیسیم
۱۳۸	فصل سوم: مارکسیسم فلسفی؛ در روایت آنتونیو گرامشی
۱۴۰	الف-۱) گئورگ لوکاچ؛ به سوی کلیت
۱۴۲	الف-۱-الف) نتیجه‌گیری؛ نقد استالینیسیم و تکوین آراء لوکاچ
۱۴۳	الف-۲) کارل گرش؛ بازگشت به ایده آلیسم فلسفی مارکس
۱۴۴	الف-۲-الف) نتیجه‌گیری؛ نقد لنینیسم - استالینیسیم و تکوین آراء گرش
۱۴۵	الف-۳) ارنست بلوخ؛ تکاپوی نیل به آرمانشهر
۱۴۶	الف-۳-الف) نگاهی گذرا بر فلسفه‌ی بلوخ
۱۴۸	الف-۳-ب) نتیجه‌گیری؛ بلوخ و لنینیسم - استالینیسیم
۱۴۹	ب) آنتونیو گرامشی؛ عقل محبوس
۱۵۰	ب-۱-الف) یادداشت‌های زندان
۱۵۲	ب-۱-ب) گرامشی و حزب کمونیست استالینیزه شده‌ی ایتالیا
۱۵۵	ب-۲) بازخوانی فلسفی مارکس؛ رویکرد انشاقی در قبال مواضع مارکسیسم ارتدوکس
۱۵۶	ب-۲-الف) احیاء اراده و تعیین‌کنندگی پراکسیس در ادبیات مارکسیسم ارتدوکس
۱۵۸	ب-۲-ب) انقلاب در روابط زیربنا و روبنا
۱۶۰	ب-۲-ج) ماتریالیسم دیالکتیک
۱۶۱	ب-۲-د) انقلاب در اندیشه؛ مقدمه‌ی فراموش شده‌ی انقلاب اجتماعی
۱۶۵	ب-۲-ه) هژمونی و پرولتاریا
۱۶۷	ج) نتیجه‌گیری؛ نقد لنینیسم - استالینیسیم و تکوین آراء گرامشی

۱۷۵	فهرست منابع فصل سوم
۱۸۴	فصل چهارم: مارکسیسم انتقادی در روایت تئودور آدورنو
۱۸۵	گذری بر تاریخ مکتب فرانکفورت
۱۸۶	الف) نسل‌های مکتب فرانکفورت
۱۸۶	الف-۱-۱) نسل اول نظریه پردازان مکتب فرانکفورت
۱۸۸	الف-۱-۲) نسل دوم نظریه پردازان مکتب فرانکفورت
۱۹۰	الف-۱-۳) نسل سوم نظریه پردازان مکتب فرانکفورت
۱۹۱	الف-۱-۳-الف) برداشتی از تاریخ و جامعه مبتنی بر تضاد گروه‌های اجتماعی
۱۹۱	الف-۱-۳-ب) متن‌گرایی در بنیان‌های هنجاری ساختار عمیق تجربه‌ی ذهنی
۱۹۲	الف-۱-۳-ج) غیریت خرد
۱۹۲	الف-۲) نمو نظریه انتقادی در بستر مکتب
۱۹۶	الف-۳) ریشه‌های فلسفی مکتب
۱۹۹	الف-۴) مجادله با پوزیتیویسم
۲۰۲	الف-۵) واکاوی چرخش مکتب از استالینسم
۲۰۴	الف-۶) نتیجه‌گیری؛ نقد مارکسیسم ارتدوکس و تکوین آراء اندیشمندان مکتب فرانکفورت
۲۰۹	ب) تئودور آدورنو؛ همیشه در تبعید
۲۱۶	ب-۱) فرم فلسفه
۲۱۸	ب-۲) نقد درون‌ماندگار و نقد استعلایی
۲۲۰	ب-۳) تاریخ حقیقی یا حقیقت تاریخی
۲۲۱	ب-۴) دیالکتیک نفی
۲۲۴	ب-۴-۱) نقد خاستگاه در فلسفه
۲۲۶	ب-۴-۲) کلیت و تفسیر وحدانیت

۲۲۷	ب-۴-۲-الف) ابژه ی تحت استیلا
۲۲۸	ب-۴-۲-ب) قاعده ی همسانی
۲۳۱	ب-۴-۲-ج) اندیشه-انگبختار-طبیعت
۲۳۲	ب-۴-۲-د) نفی قاعده همسانی
۲۳۴	ب-۵) توخس مدرن در پرتو عقلانیت ابزاری
۲۳۸	ب-۵-۱) هنر رهایی بخش
۲۳۹	ب-۶) نقد نظم مستقر
۲۴۱	ب-۷) نتیجه گیری؛ نقد استالینیسیم و تکوین آراء تئودور آدورنو
۲۴۴	نتیجه گیری نهایی
۲۴۸	فهرست منابع فصل چهارم
۲۷۰	فهرست مآخذ پایان نامه

چکیده تمام نما

فهم جریان‌ات پیچیده ی نئو مارکسیستی به مثابه ی سنت های منتقدِ مکتبِ انتقادیِ مارکس، محمل مناسبی جهت ورود به عرصه ی نظری سده ی جدید می تواند بر آورد شود. جریان‌اتی با خاستگاه های مارکسیستی که در گذر از مَعَبَرِ تجربیاتِ انضمامیِ سیاسی و در تلاش جهت احیاء مکتبِ ماکسیسم، غلظت و غنای کم نظیری را در وجودشان پروراندند. در واقع مفروض اصلی این نوشتار بر آن است که تجربیاتِ انضمامیِ مذکور چونان شرایطِ حاکم بر دورانِ نضجِ این نظریات، در کنار ویژگی های فردی و نیز نوعِ خوانش ایشان از متن مارکسیستی، در پیدایش این نظریاتِ پیچیده و البته پیچ و خم تکوین آن، دارای شأنِ خالقیت می باشند. لذا مُتکای فهم مناسب این نظریات، عنایت بر سه ضلعِ شرایطِ انضمامیِ دوران، ویژگی های فردی و نیز متن اندیشه ای آن می باشد. لکن آنچه در این میان به عنوان دالِ محوری در پیدایش نظریاتِ نئومارکسیستی موردِ مذاقه واقع خواهد شد، همان تجربه ی استالینیسیم به مثابه ی شرطِ دوران ساز و مسلط بر دورانِ این نظریات است. تجربه ای که مستند به مارکسیسم ارتدوکس و قدرت فراگیر خود، خوانشی ارتجاعی از متن مارکسیسم را به جهان عرضه نمود و بدین ترتیب سایر اندیشمندان چپ و غیر چپ را وادار به اعلام موضع کرد.

بر این مبنا در مکتوبِ پیش رو به تحلیل پیرامون تکوین دو جریان اصلی و پر نفوذ نئومارکسیسم (جریان مارکسیسم فلسفی و مارکسیسم انتقادی) بر مبنای تجربه ی استالینیسیم پرداخته خواهد شد. جریان‌اتی که هر کدام متأثر از این تجربه (به موازات تأثیرپذیری از ویژگی های شخصی اندیشمندان خود و نیز نوعِ قرائتِ متن مارکسیسم) به احیاء سنت مارکسیسم و تکوین نظری خود اقدام نموده و وجودِ مارکسیسم ارتدوکس را به نقد کشیدند.

فصل اول؛ کلیات تحقیق

الف) طرح مسئله

جنبش مارکسیسم را می توان مهمترین جنبش نظری انقلابی و توده ای در سده ی بیستم دانست که نهایتاً در قامت تجربه ی اتحاد جماهیر شوروی، به عالی ترین تجلی حکومتی خود دست می یابد. نمودی که به موازات گذار از دوره ی استالینیسیم، سرخوردگی های فراوانی را پیشکش پیروان پیشین، می کند. اما در واقع این تجربه و سرخوردگی های ناشی از آن، خود به منشاء مهمی در بازخوانی های تئوریک و گسترده در میان طیف قابل توجهی از اندیشمندان چپ تحت عنوان نئومارکسیست ها بدل شده و بدین ترتیب ملزومات احیاء این جنبش فراهم می شود. این احیاگران مارکس توانستند ضمن مشاجرات گسترده هم در تقابل با مارکسیسم ارتدکس و هم در عرصه ی سایر حوزه های معرفتی شأنیت قابل توجهی برای خود کسب نموده و به سرعت توانستند در میان جریانات اندیشه ای سده ی جدید، محل تأثیر شوند. چنانکه ادبیات غامض و استدلالات پیچیده ی ایشان در میان سایر مکاتب فکری، واقعیتی غیر قابل انکار می باشد. در واقع ارائه ی تحلیلهای چند لایه ی این سنتها از حوادث و وقایع حیات اجتماعی، ریشه در برقراری نوع خاص رابطه ی این تفکرات با آن حوادث و وقایع داشته که توانسته گستره ی وجود مارکس و مارکسیسم را پس از ایجاد سنتز با سایر عرصه های اندیشه، در قالبی جدید عرضه نموده و در عرصه ی نظر و عمل سیاسی، وجود خود را در فضای دانشگاهی و اجتماعی، تثبیت کند. بر این مبنا جهت فهم چگونگی تکوین این نظریات نئومارکسیستی در بدو امر باید خود تجربه ی استالینیسیم را مورد بررسی قرار داد و سپس به موازات مطالعه ی نقاط نقد و عزیمت آن تجربه توسط این نظریات، در چارچوبی اسپریگنزی، به درک چگونگی احیاء سنت مارکسیستی و تکوین این سنتها نائل آمد.

بر همین اساس ابعاد و حدود تحقیق در این پایان نامه از یکسو بررسی تجربه ی قدرت بنیاد استالینیسیم بوده و از سوی دیگر به تأمل در چگونگی بازخوانی و تکوین سنتهای نئومارکسیستی بر مبنای آن تجربه می پردازد. همچنین محدوده ی این سنتهای مورد تأمل نیز صرفاً شامل مارکسیستهای فلسفی و مارکسیستهای انتقادی خواهد شد. چرا که این دو سنت به موازات بروز تجربه ی استالینیسیم دارای خاستگاه مشترک پیشینی در اندیشه ی مارکسیستی بوده اند و به سبب دارا بودن قرابت زمانی با این تجربه، کاملاً در معرض برونادهای آن قرار گرفته اند.

بر همین اساس حدود تحقیق در این پایان نامه دقیقاً عبارت است از بررسی رویکردهای متخذه توسط سنت های نئو مارکسیستی (شامل ۲ نحله ی مارکسیسم فلسفی و مارکسیسم انتقادی)، جهت احیای سنت مارکسیستی بر پایه ی مشترک نقد وقایع و حوادث دوره سی ساله استالین.

بر مبنای حدود مذکور این پژوهش از یکسو در پی فهم چستی تجربه ی استالینسم و نوع تجلی آن به مثابه ی عنصر قوام بخش مارکسیسم اردوکس بوده و از سوی دیگر به بررسی چگونگی مواجهه ی سنتهای نئو مارکسیستی با این تجربه پرداخته و نقاط عزیمت این سنت ها را در نقد استالینسم و نیز راه های پیشنهادی ایشان برای احیای سنت مارکسیستی را در دستور کار قرار خواهد داد.

همچنین در این تحقیق و به حسب عنوان آن مبنی بر "تجربه استالینسم و تکوین سنت های نئو مارکسیستی"، متغیر مستقل عبارت است از "تجربه استالینسم" و متغیرهای وابسته نیز "سنتهای نئو مارکسیستی" یعنی همان دو سنت مارکسیسم فلسفی و مارکسیسم انتقادی می باشند. در تعریف عملیاتی متغیر مستقل این تحقیق، ۲ مفهوم مورد بررسی قرار می گیرد که عبارتند از: ۱) خشونت های فراگیر سیاسی ۲) فساد گسترده ی حکومتی

در تعریف عملیاتی متغیرهای وابسته نیز همان طور که گفته شد سنت های پُر پیامد مارکسیسم فلسفی و مارکسیسم انتقادی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

(ب) اهداف تحقیق

در واقع آنچه نگارنده را در بدو امر جذب انجام این تحقیق نمود تلاش در جهت درک چرایی شدت غموض و پیچیدگیهای تنیده در زاوایای آراء نئومارکسیستی می باشد. هدفی مقدماتی و البته فرعی که پس از انجام تحقیقات اولیه، به سرعت ذهن محقق را به سمت سوآلی پیشینی معطوف می سازد؛ یعنی سوآل راجع به درک فرایندی که این آراء پیچیده بر محملش شکل گرفتند. بدین ترتیب هدف فرعی دیگر این تحقیق درک تکوین سنتهای نئومارکسیستی بر مبنای مجموعه ای از علل خالق آن بود. عللی که در چارچوب مفهومی این نوشتار مطابق با سازه ی مفهومی سه بعدی اسپریگنز (شامل شرایط دوران، ویژگی های متفکر و متن اندیشه) مورد تحلیل واقع شد. از میان این سه عامل کلان نیز نگارنده تأکید خود را بر تجربه ی استالینسم، به مثابه ی عاملی اصلی و تعیین کننده در فهم چگونگی تکوین سنت های نئومارکسیستی قرار داد. تجربه ای که هم در خلق

شرایط حاکم بر دوران سنت‌های مورد مطالعه سهیم بود، هم در متن اندیشه‌ی مارکسیستی با ایشان قرابت داشت و هم به دلیل این قرابت، وجودش برای شخص متفکران نئومارکسیست، حائز اهمیت بود. بدین ترتیب در اجرای تحقیق^۱ در ابتدا با ۲ هدف مقدماتی روبرو بوده ایم؛

۱- درک علت غلظت و پیچیدگی آراء نئومارکسیستی در قیاس با سایر حوزه‌های معرفتی

۲- درک چگونگی تکوین این آراء

لکن در نهایت با عنایت به این اهداف مقدماتی و نیز بر اساس مطالعات ابتدایی، هدف کاربردی تحقیق بدین ترتیب سامان یافت: اثبات تأثیر تجربه‌ی انضمامی استالینیسیم بر خلق نظریات سیاسی نئومارکسیستی.

(پ) اهمیت تحقیق

به نظر می‌رسد اجرای این تحقیق در عرصه‌ی نظریات سیاسی از سه زاویه‌ی عمده حائز اهمیت باشد. نخست اینکه در بستر این تحقیق، نگاه به نظریات سیاسی به مثابه‌ی نظریات تاریخ ساز و جامعه ساز، خود در پرتو تجربیات انضمامی سیاسی مورد تأمل واقع می‌شوند. بدین معنا نظریات سیاسی سده‌ی جدید که بناست بینشی همه جانبه پیرامون جامعه‌ی سیاسی تولید نمایند خود ریشه در جوامع سیاسی پیشین و تجربیات انضمامی آن جوامع داشته و بدین طریق می‌بایستی بر این مبنا و در کنار سایر عوامل تحلیلی (شرایط دیگر حاکم بر دوران آن نظریات، ویژگی‌های شخصی نظریه پردازان و متن اندیشه‌ی ایشان)، مورد فهم قرار بگیرند. اهمیت دوم اجرای این تحقیق، در آن توانایی‌ای نهفته که جهت درک چگونگی احیاء سنت مارکسیستی، در پژوهشگر ایجاد می‌نماید. به عبارت دیگر به میانجی این تحقیق، محقق بر ظرائف تکوین آراء نئومارکسیستی و احیاء نظریات مارکس، پس از مواجهه‌ی آن با واقعیت استالینیسیم، اشراف پیدا می‌کند. هر چند که هرکدام از نظریه پردازان در این پروسه‌ی احیاء، طریقی متفاوت و بعضاً منحصر را به پیش می‌کشند.

در نهایت اهمیت سوم این تحقیق را نیز باید در بداعت آن جست. به عبارت دیگر هرچند که تاکنون مکتوبات زیادی هم پیرامون گرایشات نئومارکسیستی و هم راجع به تجربه‌ی استالینیسیم به قلم کشیده شده لکن نگارنده در کتاب شناسی و مأخذ بینی نسبتاً گسترده‌ی خود، با اثری مواجه نشده که به پیدایی نظریات نئومارکسیستی بر مبنای عاملیت تجربه‌ی سیاسی استالینیسیم و با تأکید بر این تجربه، پرداخته باشد. مطمئناً این داعیه به معنای نفی وجود هرگونه رابطه‌ی ظاهری میان این دو متغیر در مکتوبات مرتبط نیست لکن آنچه

توسط این نگارنده انجام شده، برکشیدن آن رابطه ی ظاهری به سطح رابطه ای ریشه دار می باشد لذا در واقع می توان گفت بُعد سوم این اهمیت، ریشه در همین فربه گی تأثیر تجربه ی استالینیسیم در تکوین سنت های نئومارکسیستی دارد.

(ت) سؤالات تحقیق

این تحقیق دارای دو سؤال اصلی می باشد که عبارتند از:

- (۱) تجربه ی استالینستی در حکومت بلشویکی شوروی، بر اساس چه وقایعی، در میان بخش قابل توجهی از مارکسیستها ایجاد سرخوردگی نمود؟
- (۲) دو سنت نئومارکسیستی فلسفی و انتقادی، پس از مواجهه با تجربه ی استالینیسیم، بر اساس چه رویکردهایی، تکوین یافتند؟

(ث) فرضیه ها

- (۱) تجربه ی استالینستی براساس بروز مجموعه ای از عوامل منفی و یا حتی اتهام وجود آن عوامل، سرخوردگی گسترده ای در میان برخی از طرفداران سابق مارکسیسم ایجاد نمود.
در این تحقیق دو عامل بسیار مهم، مشتمل بر خشونت های فراگیر سیاسی و نیز فساد گسترده ی حکومتی بررسی خواهد شد.
- (۲) هر کدام از سنت های مارکسیسم فلسفی و مارکسیسم انتقادی، با عنایت به تجربه ی استالینیسیم و البته نوع خوانش خود از متن مارکسیسم، ضمن احیاء این متن به حسب قواعد درونی و یا با اقتباس از نظرات خارج از آن تکوین یافتند.
در واقع آنچه در بطن این تحقیق نیز به وقوع پیوست، تأیید این فرضیات است. چنان که مجموعه ی تجربیات استالینیسیم ذیل مفاهیم خشونت های فراگیر سیاسی و نیز فساد حکومتی، طی بازنمایی و حتی بزرگنمایی در میان سایر اندیشمندان مارکسیسم، سرخوردگی های فراوانی را ایجاد نمود. در متن این نوشتار پیرامون خشونت ها و فسادهای مذکور به تفصیل صحبت شده است.

همچنین هر دو سنت مارکسیستی که در این پایان نامه مورد مطالعه قرار گرفته اند، متأثر از تجربه ی استالینسم و مارکسیستهای ارتدوکس و نیز به حسب خوانش خاص خود از متن مارکسیستی^۱ به بازآفرینی و احیای سنت مارکسیسم مبادرت نمودند.

(ج) چارچوب نظری

تفهم چگونگی تکوین سنتهای نئو مارکسیستی به مثابه ی سنتهایی کاملاً پیچیده، عمیق و ذو ابعاد در جهان نظری معاصر را می توان دغدغه ی اصلی پایان نامه ی پیش رو دانست. سنت هایی که متأثر از "شرایط دوران" و تجربیات انضمامی سیاسی آن شرایط و نیز به حسب "ویژگی های شخصی" متفکران خود، مواجهه ی انتقادی با "متن" نظریه ی مارکسیسم ارتدوکس را در دستور کار خود قرار دادند. لذا به نظر می رسد درک شرایط تاریخی- انضمامی مذکور چونان بستر مسئله ساز و بحران آفرین، به موازات عنایت بر ویژگی های شخصی متفکران نئومارکسیست، توان تحلیل چرایی این مواجهه ی انتقادی و نیز فهم چگونگی آن تکوین نظری را ارتقاء می دهد. بدین معنا بنیاد تئوریک این نوشتار، بر این فرض استوار گشته که شرایط، واقعیات و تجربیات ملموس سیاسی، در شکل گیری و تکوین اندیشه های سیاسی نقشی معنادار و تعیین کننده را ایفا می نمایند. لذا برای فهم نظریات سیاسی و شیوه ی تکوین آنها، بایستی رابطه ای معنادار میان هستی این نظریات با تجربیات مذکور، قائل شد. همان تجربیاتی که اندیشمند سیاسی را با بحران و بی نظمی مواجه نموده و به سوی تشخیص علل درد، بازسازی جامعه و تجویز راه حل راهی می گرداند. (۱) این، دقیقاً همان شیوه ی فهمی از نظریات سیاسی است که به درخشانی توسط پروفیسور "توماس اسپریگنز" (Thomas A. Spragens) پرورده شده است. شیوه ای که نظریه های سیاسی را شدیداً به موضوعات عملی و روزمره ی سیاست مرتبط دانسته (۲) و آنها را محصول شرایط عینی جامعه می داند و نه مشاهدات انتزاعی. (۳) در واقع باید گفت به نظر می رسد که این شیوه، ظرف تحلیلی کاملاً مناسبی جهت برقراری رابطه میان متغیرهای اصلی این نوشتار یعنی استالینسم (متغیر مستقل) و سنت های نئومارکسیستی (متغیرهای وابسته) بوده و به مثابه ی روشی پویا جهت یافتن پاسخ سؤالات اصلی پایان نامه می تواند عمل نماید.

بر مبنای تحلیل اسپریگنزی جهت فهم نظریه های سیاسی، پژوهشگر به جای بررسی فرضیات و یا نتایج هر اندیشه ای، با سازه ی مفهومی سه بعدی روبرو می شود که اندیشه ی مذکور منتج این سازه به شمار می آید.

مثلی که در ضلع نخست آن "شرایط دوران"، ضلع دومش "ویژگی های شخصی متفکر" و سومین ضلع نیز "متن" و بستر اندیشه ای وی واقع شده است. البته این طرز فهم خود اسپریگنز نیز می تواند جالب باشد. چه اینکه اغلب ارجاعات به چارچوب تئوریک وی، اسپریگنز را به حسب نظم متسلسل پیشنهادی خود او مورد مذاقه قرار می دهند. نظمی که طی آن هر اندیشه ای با مشاهده ی بی نظمی و بحران، کلید خورده و پس از تشخیص درد و بازسازی جامعه، راه درمانی را پیش می کشد. این، همان تسلسل وقایع منکشفه توسط اسپریگنز است که به وضوح در کتاب "فهم نظریه های سیاسی" او، به چشم می خورد. لذا به طور مستقیم او نامی از سازه ی سه بعدی مذکور در این فرایند به میان نمی آورد لکن در جریان مطالعه ی اسپریگنز و فهم نظریه های سیاسی او، این سه بعد به وضوح رخ نشان می دهند. حال مناسب است اضلاع مفهومی مذکور را به طور مجزا و با انضمام مثال هایی متناسب، مورد بررسی قرار دهیم.

ج-۱) شرایط دوران

پیرامون بُعد اول، یعنی همان شرایط دوران و تجربیات انضمامی متکثر منتشر در آن شرایط، اسپریگنز معتقد است که نظریه های سیاسی در دنیای واقعی با مسائل شاق انسانی سرو کار دارند. این نظریات نقطه ی شروع خود را در سردرگمی ها، سرگشتگی ها، محرومیت ها و بحران هایی ملموس، قرار می دهند لذا با خواستها و نیازهای انسانی کاملاً درگیرند. (۴) به همین خاطر اسپریگنز معتقد است "هدف اساسی نظریه پردازان، ارائه راه حلی برای مشکلات (هم معضلات فکری انسانی و هم بحران های موجود) است." (۵) همچنین دقیقاً بر همین مبناست که در ادبیات اسپریگنزی، فرایند آفرینش نظریه های سیاسی را نباید در مراحل پیاپی، از فرضیه تا نتیجه گیری دنبال نمود بلکه آن، روندی است از مشکلات به سوی راه حل ها و نیز نتیجه ی تفکر انسان هایی است که با شرایط سیاسی بشری، دست و پنجه نرم می کنند. (۶) لذا وی به صراحت می گوید "نظریه های سیاسی محصول فکر انسان هایی است که در اثر کوشش مشقت بار و اغلب در اثر تجربه ی مشقت بارتر فراهم آمده است." (۷)

این تجربه ی "مشقت بارتر" در مکتوب پیش رو همان تجربه ای است که در تاریخ مارکسیسم روسی آن را استالین به نام خود ضرب نمود. تجربه ای که در عنوان این پایان نامه، واژه ی "تجربه ی استالینسم" را بر خود بار نموده و فصل اول را به خود اختصاص داده است. چه اینکه در واقع از نظر اسپریگنز تحلیل نظریه پرداز

سیاسی، معمولاً مردمان مهمی را به جرم شرکت در ارتکاب "جنایات" مقصر می‌داند. همانگونه که افلاطون در بررسی علل مرگ سقراط، جامعه‌ی آتن و رهبران فاسد آن را متهم می‌کند، مارکس در تحلیل شرایط ناعادلانه‌ی جوامع سرمایه‌داری پیکان حمله را به سمت بورژوازی شیک، نشانه می‌رود و ماکیاولی نیز رهبران ضعیف و بزدل دولت-شهرهای ایتالیا را مسئول اوضاع تأسف بار این دولت-شهرها می‌داند. (۸) این همان شیوه‌ای است که نظریه پردازان نئومارکسیست را وا می‌دارد تا در تحلیل اوضاع توحش گونه‌ی جامعه‌ی مدرن، شخص استالین و تجربه‌ی حکومتی وی را در کنار شخص هیتلر و یا طبقه‌ی بورژوازی جامعه‌ی صنعتی، مورد اتهام قرار دهند.

بدین ترتیب مفروض اصلی این پایان نامه آن است که تجربه‌ی استالینیسم به مثابه‌ی یکی از شروط مسلط در دوران زیست نظریات نئومارکسیستی، در بازخوانی آراء مارکس و تکوین این نظریات نقشی عمده ایفا نموده است. لکن مطمئناً در کنار این شرط، لحاظ سایر شرایط مُحاط بر دوران تدوین این نظریات نیز می‌توانند ما را به چهارچوب مفهومی اسپریگنز و درک چگونگی تکوین نظریات نئومارکسیستی نزدیک تر نمایند. به عنوان مثال اگر بخواهیم شرایط دوران زندگی آنتونیو گرامشی را (به عنوان یکی از نظریه پردازان اصلی جریان مارکسیسم فلسفی و نیز اندیشمند محوری فصل سوم) در غالب این وجه از چارچوب مفهومی اسپریگنز مورد تأمل قرار دهیم بایستی در کنار دال اصلی تجربه‌ی استالینیسم به مقولاتی مثل شرایط حاکم در ایتالیای دوران گرامشی، وجه غالب تفکر اندیشمندان آن مقطع، مواضع و عملکردهای رژیم استالینی و نیز شرایط داخلی حاکم بر حزب کمونیست ایتالیا نیز نظر نمود.

بر مبنای همین وجه از چارچوب مفهومی اسپریگنز و در مقام بسط مثال مذکور، باید گفت که ایتالیا در دوران زندگی گرامشی، به دو قسمت عمده تقسیم می‌شد؛ جنوب دهقانی و شمال صنعتی. این پراکندگی طبقاتی، می‌توانست ایتالیا را نیز مانند بسیاری دیگر از کشورهای واقع در اروپای غربی به خوانش مارکسی از روند تاریخ نزدیک نموده و طمع وقوع انقلابی دترمینیستی را در پیروان جریان چپ برانگیزد. لکن آنچه در این کشور به وقوع پیوست، نقض بارز این داعیه‌ی پیامبر گونه بود. چنانکه مارکسیستهای ایتالیایی نه تنها نتوانستند گذار از سرمایه‌داری و پیروزی جنبش‌های کارگری را در کشور خود تجربه نمایند بلکه ناچار فرایند قدرت‌یابی فاشیسم به مثابه‌ی سوبه‌ای دیگر از همان جریان سرمایه‌داری را به نظاره نشستند. در واقع تحت همین فرایند قدرت‌یابی و تفوق فاشیسم به رهبری موسولینی بود که این پدیده توانست به موازات تحمیل گسترده‌ی گرایشات

تمامیت خواهانه به عرصه ی جامعه، فضای تنفسی شهروندان ایتالیا را تحت اختیار خود درآورد. چنان که از نظر گرامشی، فاشیسم در واقع هم طبقه ی کارگر و هم تمام مردم ایتالیا را به موضعی قهقرائی کشانده بود. یکی از منتجات این شرایط، ممانعت از فعالیت حزب کمونیست و دستگیری رهبر آن بود.

دقیقاً در همین مقطع، در میان بسیاری از اندیشمندان برجسته ی جریان چپ علی الخصوص مارکسیستهای فلسفی، امید به فراگیری مفهوم عدالت ذیل انقلاب پر حرارت ۱۹۱۷ و اعتقاد به اقدامات رهبران آن، نلین و سپس استالین، به شدت جریان داشت. چنان که به عنوان مثال گئورگ لوکاچ، اندیشمند شهیر مجاری، در مقطعی به یکی از تئوریسین های مطرح نظام استالینی بدل شد. تا آنجا که به علت دفاعیاتش از رژیم استالینی، حتی سالها پس از مرگ دیکتاتور، کماکان در معرض انتقادات تند سایر جریانات ضد استالینی قرار داشت. کارل کرش، دیگر مارکسیست فیلسوف نیز در زمان حیاتش یک لنینیست تمام عیار به شمار می رفت. ارنست بلوخ هم ضمن تئوریزه کردن مفهوم "آرمان شهر" و مقوله ی "امید" در ذیل این مفهوم، مدعی بود که چنین آرمانشهری در شوروی استالینی در شرف تکوین است. جالب اینکه وی حتی از استالین در همان سالهای برپایی دادگاههای معروف مسکو نیز رسماً جانبداری می کرد.

به هر حال غرض از نقل این موارد، تحلیل فضای فکری حاکم در میان اندیشمندان پیچیده و تأثیرگذار چپ در آن مقطع می باشد. هرچند که تداوم تفلسف همین اندیشمندان، تولد اندیشه های ضد استالینیستی بود. اما به هر حال امید منتشر در میان احزاب و شخصیت های چپ، تحت حکومتی با زعامت استالین، قواعد خاص خودش را هم بر اذهان و اعمال طرفداران، تحمیل می نمود. اتفاقاً گرامشی هم در ابتدا متأثر از همین قواعد، از مواضع هیئت حاکمه ی شوروی تبعیت می کرد لکن پس از بروز چرخش های کلان در این مواضع، وی در حالی که در زندان فاشیست ها به سر می برد، به مرور از جریان استالینی شوروی و گرایشات مارکسیست های ارتدوکس، فاصله گرفت. هرچند که شرایط زندان و اعمال نظارت شدید مأموران بر یادداشت های وی، رخصت کلام مستقیم و بی حاشیه را از او سلب کرد.

چرخش کلان مذکور در ماجرای تصفیه ی جریان موسوم به راست، به رهبری بوخارین، ریکوف و تومسکی، ریشه داشت. در واقع استالین در سالهای ۲۹-۱۹۲۸ و پس از پاکسازی گسترده ی مدعیان جدی قدرت، تصفیه ی این جریان را در دستور کار قرار داد. پس از اعمال تصفیه نیز رسماً اعلام نمود که با توجه به خاتمه یافتن دوران ثبات نسبی بورژوازی، دیگر نیازی به تداوم سیاست سوسیال دموکراسی (و یا همان سوسیال فاشیسم در

ادبیات استالین) وجود ندارد. این بدان معنا بود که سایر احزاب و جریان های چپ متأثر از شوروی، باید به گونه ای مستقل از سایر گروههای ضد سرمایه داری، مقدمات دیکتاتوری پرولتاریا را فراهم نموده و جهت نیل به آن، اقدام می کردند. لکن این چرخش و جوّ مُتَّبِع آن نیز خود به یکی از شرایط عمده ی تأثیر گذار در آن دوره بدل شد.

تحت همه ی شرایط پیش گفته، جانشین گرامشی در حزب یعنی تولیاتی، که در غیاب وی حزب را کاملاً استالینیزه نموده بود، به همراه "لویجی لونگو" و "کاملیا راورا" جریان جنبش انشعابی در حزب را کلید زد. جریانی که مُنبعث از وقایع شوروی، تصفیه ای درون گروهی را بر حزب ایتالیا تحمیل نمود. این جنبش معتقد بود فشارهای شدیدی که از جانب فاشیسم وارد می شود، در اعتقاد بعضی از گروههای طبقه ی کارگر، پیرامون دستیابی بی واسطه به دیکتاتوری پرولتاریا ایجاد تزلزل نموده است. لذا از نظر این کارگرا چون طبقه ی کارگر نمی توانست سریعاً فاشیسم را نابود سازد، بهترین شیوه ی جنگی، حمایت از نهضت های بورژوا و خرده بورژوازی بود که هدفشان انهدام فاشیسم بدون انقلاب پرولتاریایی بود. از نظر جنبش انشعابی این فکر فقط به منظور منحرف ساختن توده های کارگر و دهقان از مبارزات انقلابی و انصراف آنان از آماده شدن برای طغیان و ایجاد جنگ داخلی، مطرح شده بود. لذا جنبش مذکور، بر لزوم برپایی مستقیم و مستقل دیکتاتوری پرولتاریایی پای فشرده. موضعی که مورد استقبال گرامشی واقع نشد. چنانکه وی پس از اطلاع یافتن از این چرخش حزبی ابراز داشت که حزب دچار بیشینه گرایی شده است. از نظر گرامشی موضع معقول کماکان همان طرح عبور از مرحله ی میانی، یعنی سوسیال دموکراسی، و شعار تشکیل مجلس مؤسسان بود. بدن ترتیب بخشی از نظریه پردازیهای وی معطوف به این موضع و در کشمکش با این شرایط شکل گرفت.

ج-۲) ویژگی های متفکر

بُعدِ بعدی سازه ی اسپریگنزی یا همان وجه "ویژگی های متفکر"، بر خود نظریه پرداز سیاسی دلالت دارد. نظریه پرداز، به مثابه ی عضوی از جامعه ی سیاسی که مُنبعث از قوه ی فاعله و قوای مدرکه ی حسی خود، مسائل، مشکلات و بحران های موجود در محیط زندگی خود و جامعه ی خویش را لمس کرده و به آن واکنش نشان می دهد. لذا اسپریگنزی می گوید "نظریه پردازان جزئی از نظام سیاسی هستند و بنابراین هم مطالعه کننده (فاعل) و هم موضوع مطالعه (مفعول) می باشند. تجزیه و تحلیل نظریه پرداز همیشه تا حدی مطالعه ی شخص

خود او نیز هست و بنابراین نظریه های سیاسی در واقع اعتراف نامه هستند. نظریه پرداز با ارائه ی نظریه ی سیاسی در واقع خود را ارائه می کند. " (۹) وی حتی سطح تأثیر شخص نظریه پرداز در نظریه را از این هم بالاتر برده و ابراز می دارد که "نیروهای عاطفی انسان، در آخرین تحلیل، ابتدا تا انتهای یک نظریه ی سیاسی را تشکیل می دهند. تمایلات فطری انسان به غمناک شدن و تأثر، وقتی که در چنبر بحران های رنج آور سیاسی درگیر شود، انگیزه ی آغازین پژوهش سیاسی است." (۱۰) بر همین مبنا و در مقام مثال باز هم گرامشی و البته این بار ویژگی های شخصی او را مورد تأمل قرار می دهیم.

آنتونیو گرامشی، اندیشمند ایتالیایی، در ساردینیا به دنیا آمد. اهل کتاب و دفتر بود و تحصیلات آکادمیک خود را در دانشگاه تورین به پایان رساند. در دوران کودکی و بر اثر حادثه ای، مبتلا به گوژپستی شد و این مشکل فیزیکی، شرایط زندگی عادی وی را تا حدی مختل ساخت. علی الخصوص هنگامی که رنج زندان نیز بر آن اضافه شد.

گرایشات عدالت خواهانه و ضد سرمایه داری اش، انگیزه ای شد تا در سال ۱۹۲۱، به پیدایش حزب کمونیست ایتالیا کمک کند. در می ۱۹۲۲ و در دوران زعامت لنین در شوروی، به عنوان نماینده ی این حزب جدید التأسیس، راهی مسکو شد و حدود یکسال و نیم، زندگی در کشور آمال را تجربه کرد. پس از بازگشت به ایتالیا و در سال ۱۹۲۴، به دبیر کلی حزب، ارتقاء یافت. لکن این ریاست برای گرامشی، به سرعت طعم تلخ خود را بر وی خوراند؛ دستگیری اش به عنوان رئیس حزب در نوامبر ۱۹۲۶ توسط حکومت موسولینی، آن هم در شرایطی که به عنوان نماینده ی پارلمان ایتالیا دارای مصونیت سیاسی بود.

دادگاه رژیم فاشیستی برایش ۲۰ سال و ۴ ماه و ۵ روز، زندانی تعیین کرد. لذا گرامشی، این چهره ی مجرب سیاسی و آکادمیک، ذیل تشعشات حکومت فاشیستی و لمس انضمامی زور عریان این حکومت و نیز ضمن حفظ تقیّدات خویش به گرایشات مارکسیستی، نگارش یکی از تأثیرگذارترین متون سده ی بیستم را آغاز نمود؛ یادداشت های زندان.

یادداشتهایی که هرچند تحت سانسور شدید زندان و اوضاع نا مساعد جسمی او تقریر شد، لکن مبنای یک سلسله مطالعات بدیع و مستقّانه را در متن مارکسیسم بنیان نهاد. چنان که بسیاری از مارکسیست های اروپایی معتقدند که گرامشی طی نوشتارهایش استقلال کامل فکری خود را حفظ کرده است.

یکی از شخصیت‌هایی که در غنای متون گرامشی نقشی تعیین‌کننده را ایفا می‌نماید، "بندتو کروچه" می‌باشد. فیلسوف ایتالیایی پیرو هگل که آموزگار اصلی گرامشی در عرصه‌ی فلسفه محسوب می‌شود. در واقع بنای گرامشی در مطالعات و مباحثات گسترده‌اش با این استاد فلسفه، درک کروچه و گذار از وی بود. او می‌خواست همانند مارکس در وارونه‌سازی هگل، مارکسیسم را در باژگونی کروچه، احیاء نماید. لذا در تحلیل اسپریگنزی، نفس اشراف بر این ویژگی‌های شخص گرامشی، در فهم نظریات سیاسی او، راهگشاست.

ج-۳) متن اندیشه‌ی نظریه پرداز

در نهایت بُعد سوم سازه‌ی تحلیلی اسپریگنز، کانون فکر پژوهشگر را به سمت "متن" اندیشه‌ی نظریه‌پرداز، ارجاع می‌دهد. همان متنی که نظریه‌پرداز بنیاد تفکر خود را بر خاک آن سفت می‌کند. لذا درک رابطه‌ی میان بینش نظریه‌پرداز سیاسی با متن مذکور و نیز علوم قوام بخش این متن، کلید واقعی فهم بینش وی است. (۱۱) در واقع در بطن همین متن است که نظریه‌پرداز سیاسی با ارائه‌ی تصویری کلی از سیاست، به سایر انسانها امکان می‌دهد که دریابند چه جزئی از نهادها و رفتارهای سیاسی شان ویرانگر، نارسا، احمقانه و یا غیر منطقی است. (۱۲) بدین مبنا در این رساله، متنی که گرایشات نئومارکسیستی در بسترش شروع به تفسیر نمودند، در بدو امر همان متن مارکسیسم و علم قوام بخش آن نیز همان علم اقتصاد می‌باشد. متنی که با آشکار شدن کمبودهایش و البته در ادبیاتی اسپریگنزی تحت ویژگی‌های فردی اندیشمندان هر یک از جریانات نئومارکسیسم و نیز متأثر از شرایط مسلط و قواعد متکثر منتشر این شرایط در دوران زیست ایشان، با چالش‌های جدی از سوی این گرایشات سرکش مواجه شده و تغییرات ژرفی را به خود می‌بیند. اسپریگنز نیز در این باره یکی از اهداف نظریه‌های سیاسی را رفع کمبودهایی از همین دست می‌داند که اغلب در عرصه‌ی سیاست دیده می‌شود. (۱۳) حفره‌هایی که در این پایان‌نامه، منصفانه‌ی مارکسیسم ارتدوکس را در تجربه‌ی استالینیسم رصد می‌نماید. چنان که به عنوان مثال باز هم در مطالعه‌ی موردی گرامشی، این اندیشمند تحت ویژگی‌های اختصاصی و تجربیات شخصی‌اش در زندگی و البته متأثر از قدرت‌یابی پدیده‌ی فاشیسم در ایتالیا، عدم پیروزی جنبش‌های کارگری و نیز تحمیلات تجربه‌ی استالینیسم، لزوم بروز تغییراتی در متن مارکسیسم ارتدوکس را اجتناب‌ناپذیر دانست. برخی از این تغییرات اجتناب‌ناپذیر از نظر وی عبارت بودند از:

۱- نقد دترمینیسم در احیاء مفهوم انسان باوری